

مفهوم شناسی تصوف و مروری کوتاه بر سیر تاریخی آن

زهرا بیات^۱

چکیده

تصوف، نام روشی از سلوک باطنی و زندگی زاهدانه در دین اسلام است، اگرچه فرهنگ ها و عوامل غیر اسلامی - نه فرهنگ ناب اسلامی - منشأ پیدایش آن بوده است. اما ارکان و اصول آن در اسلام از ویژگی های خاص برخوردار است. در تعریف تصوف، نظرات مختلفی بیان شده و این به دلیل حساسیتی است که روش تصوف در میان جریان های مختلف فکری مسلمانان ایجاد کرد، به گونه ای که عده ای آن را یک لفظ قدیمی و اصیل و عده ای آن را یک لفظ جدید دانستند. بنابراین تحلیل این تعاریف ضرورت دارد. این نوشتار درصدد است تا اقوال متعدد در خصوص مفهوم تصوف را بررسی نماید و مروری گذرا بر تاریخچه تصوف داشته باشد.

مفهوم شناسی تصوف

کلمه «تصوف»، یک مصدر ثلاثی مزید از باب تفاعل است. معنای لغوی آن «صوفی شدن» است. یکی از معانی باب تفاعل، تلبُّس است. یعنی فاعل چیزی را که فعل از آن مشتق شده بیوشد. مثل: (تَقَمَّصَ سَعِيدٌ) یعنی سعید پیراهن پوشید. اگر این معنای مصدری را در نظر بگیریم، آن گاه «تصوف» به این معناست که فاعل چیزی را که فعل از آن مشتق شده (یعنی صوف) بیوشد. (دایره المعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۵۸۵)

۱ - z.bayat153@gmail.com

این ویژگی باب تفاعل، بخصوص در بیان گرویدن به فرقه‌ها و آیین‌ها به کار می‌رود، که از جمله می‌توان به تَمَجُّس (گرویدن به آیین مجوسی) و تَهَوُّد (گرویدن به دین یهودی) اشاره کرد. به همین قیاس، از کلمه صوفی، تصوف ساخته شده است. (سعید نفیسی، سرچشمه تصوف در ایران، ۱۳۴۳)

بیش از هزار نظریه درباره معنای تصوف وجود دارد (محمد مدنی، در خانقاه بیدخت چه می‌گذرد، ص ۹). به هر حال رایج‌ترین اقوال درباره کلمه تصوف از این قرار است:

۱) عدم اشتقاق عربی و لقب خاصی برای برای فرقه مخصوص، به عقیده ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰) صوفی اشتقاق عربی ندارد، اما ریشه اشتقاق آن را در کلمات یونانی معین و سبب تسمیه را بیان کرده است که اصل این کلمه از (سوف: Soph) یونانی به معنی حکمت و دانش است که لفظ فیلسوف مرکب از فیلا (Phila) و سوفیا (sophia) به معنی محب و دوستدار حکمت نیز از آن ریشه گرفته شده است و چون در اسلام گروهی ظهور کردند که در عقیده خود به دانشمندان یونانی نزدیک بودند، به نام سوفیه یا صوفیه خوانده شده‌اند و چون غالباً وجه تسمیه را باز ندانسته، گفته‌اند که از صوف به معنی پشم مأخوذ است. (محمود بن علی عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۶۶-۶۵)

۲) ریشه عربی از منشأ پشم به معنای پشمینه پوش، صوف در لغت به معنای پشم گوسفند و چیزهای شبیه به آن مثل موی بز و کرک شتر است. اکثر متصوفان فقط اشتقاق از این کلمه را تأیید کرده‌اند. به گفته ابونصر سراج، صوفیان به سبب نوع لباسشان چنین نام گرفتند، همان طور که حواریون به سبب رنگ سفید لباسشان بدین نام خوانده شده‌اند. (دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۵۸۵)

در مقدمه ابن خلدون، اشتقاق آن را از کلمه (صوف) به معنی پشم به مناسبت پشمینه‌پوشی طایفه صوفیه ترجیح داده است. (محمود بن علی عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۶۵)

۳) اشتقاق از بنی صوفیه (صوفان): چنانچه سمعانی احتمال داده از بنی صوفیه گرفته شده است که خدمتگزاران کعبه بوده‌اند و خود را در بیت الحرام وقف خدمت خداوند کرده بودند؛ بنابراین، کسانی را که از دنیا می‌بریدند و به عبادت روی می‌آوردند، در انتساب به او، صوفی نامیدند. (محمد فغفوری، زندگی نامه غزالی، ص ۳۲)

صوفه بن بشر قبیله ای از عرب بودند که در نزدیکی مکه زندگی می‌کردند و نُساک (پارسایان) به آنها نسبت داده می‌شوند، هرچند که این با لفظ نسب موافق است، ولی با این وجود نیز ضعیف است، زیرا این ها نزد بیشتر پارسایان معروف و مشهور نیستند، و اگر نُساک به این افراد نسبت داده می‌شدند، این منسوب شدن در زمان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تابعین و پیروان نخستین آنان وجود می‌داشت. بیشتر کسانی که از این نام استفاده کرده‌اند این قبیله را نمی‌شناسند و راضی نخواهند بود که آن را به نام قبیله ای در دوران جاهلیت که در دوره اسلامی از آن اثری نیست، نسبت دهند. گفته شده است که به صوف منسوب است و اولین بار صوفیه در بصره ظاهر شدند. هسته اولیه صوفیه را برخی از یاران عبدالواحد بن زید که خودش از یاران حسن بود، بنا نهادند. اهل بصره به خاطر زیاده روی در زهد و عبادت و ترس با شهرهای دیگر تفاوت داشتند». نسبت صوفی به (صوفان) هر چند بحسب معنی مانند صوفه و بنی صوفه مناسب باشد از حیث قواعد صرفی برخلاف قیاس است؛ چرا که در نسبت به صوفان (صوفانی) گفته می‌شود نه صوفی و شاید در جواب بگویند که بواسطه کثرت استعمال به این صورت در آمده است. (محمود بن علی عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۷۱)

۴) معرب کلمه یونانی سوفیا: بعضی نوشته‌اند که لفظ صوفی از کلمه یونانی سوفیا یا سوفیا به معنی حکمت و سوفس، به معنی حکیم دانشمند آمده و با کلمات فیلسوف به معنی دوستدار حکمت، مرکب از

فیلاسوفیا و همچنین سوفسطایی از حیث اشتقاق مناسب است و لفظ تصوف هم با تئوسوفی به معنی خداشناسی یا حکمت الهی بی‌شبهت نیست، هرچند این با نظر ابوریحان بیرونی همسوست. (محمد حسن حائری، مبانی عرفان و تصوف در ادب فارسی، ۱۳۸۶، فاقد صفحه)

۵) اشتقاق از کلمه اصحاب صفة: صوفی اصلش صفی بوده منسوب به اصحاب صفة که جمعی بوده‌اند از فقرا و زهاد و صحابه که پیوسته در مسجد رسول اکرم به عبادت مشغول بودند. (محمد فغفوری، زندگینامه غزالی، ص ۳۳) ولی این رأی اشتباه است، زیرا اگر این چنین بود، صُفًی گفته می‌شد، و یا منسوب به صفوه (بهترین خلق خدا) است که این هم صحیح نیست. زیرا اگر چنان باشد صَفَوًی گفته می‌شد. (ابن تیمیّه، مجموع الفتاوی، ۱۴۲۱ به نقل از محمدحسین ایراندوست، مقاله مفهوم شناسی تصوف، سایت آفتابیر)

۶) اشتقاق از صف (صف به معنی نظم و ترتیب) و قرار داشتن در صف اول مقربان بودن. (علی بن عثمان هجویری، کشف المحجوب، ص ۲۲؛ احمد حسین شریفی، درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان های کاذب، ص ۲۸) آن نیز غلط است؛ چون اگر چنین بود صُفًی گفته می‌شد.

۷) از جمله اقوال مشهور در اشتقاق کلمه صوفی و تصوف آن است که از ماده (صفا) و (صفوت) مشتق باشد. (ابونصر سراج طوسی، اللّمع فی التّصوف، ص ۹)

قشیری اعتقاد دارد آن که گوید این [تصوف] از صوف است و تصوف، صوف پوشیدن است چنانکه تَقْمُص پیراهن پوشیدن، این روی بود ولیکن این قوم به صوف پوشیدن اختصاص ندارند و اگر کسی گوید ایشان منسوب اند به صُفَّة مسجد رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت با صُفَّة بر وزن صوفی نیاید و اگر کسی گوید این از صفا گرفته اند، نسبت با صفا، دور افتد بر مقتضی لغت. (عبدالکریم بن هوازَن القشیری، رساله قشیریّه، شرح حسن بن احمد العُثماني، باب ۴۲، ص ۱۸۰) ابن خلدون نیز گفتار قشیری را نقل می‌کند و علت استبعاد این

است که صفا ناقص واوی است و صوفی اجوف واوی، و اشتقاق اجوف از ناقص به حسب ظاهر صحیح نیست مگر آنکه قلب مکانی شده باشد. (محمود بن علی عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۷۱)

۸) بعضی گفته اند صوفی منسوب به صوفانه است که گیاه نازک کوتاهی است و آن تره خرد و زرد موی دار است و صورت ظاهر، صوفیه را به آن تشبیه کرده اند (محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۰۴)

چون این گروه به غذای سبک و ناچیز، از جمله این سبزی قناعت می کردند، آنان را بدان منسوب کرده اند، اما در این صورت هم کلمه «صوفانی» حاصل می شود.

۹) اشتقاق از صُوفَة القفا و در موارد معدود صوفَة الرقبه، به معنای «موی آویخته پشت سر» و مجازاً به معنای «او را به قهر گرفت». از آنجا که صوفی معطوف به حق و مقهور قبضه الاهی است، به صوفَة منسوب است. برخی گیسوی آویخته درویشان را نشانه ای از این اشتقاق دانسته اند (ابونعیم، ج ۱، ص ۱۷-۱۸؛ ابن جوزی، ص ۱۶۳ به نقل از دانشنامه جهان اسلام، ص ۳۵۸۵)

۱۰) برخی نیز برای واژه صوفی هیچ نوع اشتقاقی قائل نیستند و معتقدند صوفیان به سبب تهذیب اخلاق به صفا رسیده اند و معنای تصوف برتر از واژگان و مفاهیمی است که بدان ها منسوبش کرده اند. لازمه اشتقاق، مُجانِسَت است که خلاف صفاست و نمی توان شیء را از ضد آن مشتق دانست. شاید همین گروه اند که برای هر حرف از کلمه تصوف، رمزی قائل شده اند؛ چنان که تصوف را عبارت از چهار چیز دانسته اند: توبه از ناشایست، صدق در طلب، ورع در شبهات و فنا در توحید. ظاهراً این رموز بیان کننده مراحل تکامل عرفانی اند. (عزالدین کاشانی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، ص ۷۶)

سعید نفیسی در کتاب خود با عنوان سرچشمه تصوف در ایران پیرامون معنای تصوف این گونه می نویسد: «از ریاضت های تصوف این بوده است که خود را به تحمل دشواری ها عادت دهند و به همین جهت

بیشتر جامه های خشن از پشم می پوشیده اند و اشتقاق کلمه صوفی از همین جاست. قطعاً این کلمه از صوف به معنی پشم گرفته شده است و همه توجیهاتی که در کتاب های تصوف از اشتقاق این کلمه کرده اند نارواست و کلمه صوفی حتماً از ماده صفا و صفه و صف و حتی سوفسطایی و سوفیای یونانی گرفته نشده است. به طریق اولی این کلمه از نام طایفه بنی صوفیه و کلمات دیگری که در کتاب های مختلف آورده اند، بیرون نیامده است.... صوفی در اصل به معنی کسی است که جامه پشمین بپوشد چنان که در زبان فارسی هم مکرر کلمه «پشمینه پوش» را در همین مورد درباره صوفیه به کار برده اند. (سعید نفیسی، همان، ص ۷۴-۷۳)

ابوشیخ اصفهانی با استناد به محمد بن سیرین روایت می کند که به او گفتند: جماعتی لباس صوف (پشمینه) را بر دیگر لباس ها ترجیح می دهند و او گفت: قومی که پوشیدن لباس پشمینه را ترجیح می دهند ادعا می کنند که خود را به مسیح بن مریم شبیه می کنند، در حالی که هدایت پیامبران محمد (صلی الله علیه و آله) برای ما دوست داشتنی تر است، ولی ایشان لباس پنبه ای و غیره می پوشیدند. سپس می گوید: اینان به پوشش ظاهریشان که لباس پشمینه (صوف) بود نسبت داده شدند. آنها را صوفی (کسی لباس صوف یا پشمینه می پوشد) می گفتند، ولی آن ها در طریقه شان نه ملزم به پوشیدن لباس بودند، و نه آن را واجب می دانستند، و کار خود را بدان مشروط نمی کردند، اما به خاطر متحدالشکل شدن در ظاهر، آن را به طریقه شان افزودند. وی در ادامه می گوید: «این اصل تصوف است، اما پس از آن به شاخه ها و فرقه های مختلفی تقسیم شد». (ابن تیمیّه، مجموع الفتاوی، ۱۴۲۱ به نقل از محمدحسین ایراندوست، مقاله مفهوم شناسی تصوف، سایت آفتابیر)

پیدایش تصوف در اسلام

لفظ تصوف از هر لغتی مشتق شده باشد، خواه عربی خواه غیر عربی، قدر مسلم این است که استعمال آن در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شناخته شده نبوده است و این کلمه از مصطلحات دوران حیات دو شخصیت بارز اسلام (رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین علیه السلام) نیست. (سید تقی واحدی (صالح علیشاه)، در کوی صوفیان، ص ۴۹)

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیروان آن حضرت را به اسلام و ایمان نسبت می دادند و مسلم و مؤمن می نامیدند و آنانکه صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بودند، صحابه نامیده می شدند و نسل بعد از آنها یعنی آنان که با صحابه محشور بودند تابعین خوانده می شدند. بعد اسم زاهد و عابد به میان آمد و سپس زهاد و عباد بر جمعی گفته شد که از دنیا به زعم خود کناره جستند و خود را کاملاً وقف عبادت و ریاضت نمودند و تقریباً طریقه و روش خاصی به وجود آوردند، تا اینکه در حدود اوائل قرن دوم هجری کم کم اسم صوفی و طریقه‌ی تصوف پیدا شد و گفتند تصوف عبارت است از همان ریاضت نفس و ترک دنیا و مجاهده برای بیرون آمدن از هر خوی بد و داخل شدن به هر طریق خوب. (جواد آقا تهرانی، عارف و صوفی چه می گویند؟، ص ۳۳)

دوره اولیه تصوف

قرن دوم تا پنجم قمری، دوره اولیه تصوف است که شکل گیری و تدوین آن از آغاز تا پایان قرن پنجم در سه مرحله قابل بررسی است:

تصوف انسانی

در قرن دوم هجری، یعنی آن زمانی که همت خلفاء بنی عباس بر نشر علوم دیگران و ترجمه آنها به زبان عربی، قرار گرفت و از این رو افکار عمومی به جنب و جوش افتاد و طبعاً بازار مذاهب گوناگون رونق گرفت، یکی از مسلک‌هایی که در میان مسلمین بود و پیروانی برای خود باز کرد، مخصوصاً در میان اهل تسنن پیروان زیادتری برای آن پیدا شد و بالاخره بساط خود را در میان امامیه هم گسترده و جمعی را به خود مشغول ساخت، مسلک تصوف بود. (محمد بیستونی، صوفی‌گری از دیدگاه قرآن و حدیث، ص ۳۶)

در این مرحله که تصوف انسانی شکل گرفته است، تصوف بی تکلف و زاهدانه با حضور: ابوهاشم کوفی (درگذشته ۱۵۰ ق)، سفیان ثوری (درگذشته ۱۶۱ ق) ابراهیم ادهم (درگذشته ۱۶۲ ق)، داود طایی (درگذشته ۱۶۵ ق)، شقیق بلخی (درگذشته ۱۷۴ ق)، رابعه عدویه (درگذشته ۱۸۵ ق)، فضیل عیاض (درگذشته ۱۸۷ ق)، معروف کرخی (درگذشته ۲۰۰ ق) شکل یافت.

تصوف عقیدتی

مرحله کمال (قرن سوم تا نیمه‌های قرن چهارم) با حضور مشایخی در مصر، شام و خراسان و بخصوص بغداد مانند: ذوالنون مصری، جنید بغدادی، ابوسعید خراسی، ابن عطا آدمی، سهل تستری، حکیم ترمذی، و حارث محاسبی به تبیین تصوف پرداختند.

در قرن سوم قمری، تصوف گسترش یافت و از آداب ساده زاهدانه گذشت و به محبت و خدمت به خلق گرایید و تعینات و ظواهر متعدد طریقت پیدا کرد و ابعاد علمی (متأثر از فلسفه یونانی بخصوص در ارائه مفهومی وحدت وجود) را نیز محکم ساخت. در این قرن صوفیه در قالب یک فرقه و طبقه خاص اجتماعی با آداب خاص طریقت متشکل شدند و از سویی مورد انتقاد شدید فقها و متشرعان بودند. از جمله بایزید توسط متشرعان به عقیده اتحاد و حلاج به اعتقاد به حلول متهم شدند. از بزرگان صوفیه در سده سوم:

حارث محاسبی، ذوالنون مصری، سری سقطی، بایزید بسطامی، سهل تستری، جنید بغدادی و حلاج می‌باشند.

(سید ضیاءالدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۵۶)

تثبیت

مرحله تثبیت (نیمه قرن چهارم و قرن پنجم) که مشایخ تصوف هم چون: قشیری سلمی، ابوطالب مکی، هجویری و خواجه عبدالله انصاری به نگارش آثار گذشتگان پرداختند و آموخته‌های عرفان و تصوف را مدون نمودند. طبقات صوفیه سلمی، کشف المحجوب هجویری، کتاب اللّمع ابونصر سراج، قوت القلوب ابوطالب مکی و طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری از جمله کتاب‌هایی است که با این هدف نوشته شده‌اند.

در قرن چهارم قمری، تصوف بیش از پیش رونق یافت و تبیین حکیمانه تصوف و عرفان توسط ابن سینا و تطبیق آن با شریعت توسط امام محمد غزالی و دیگران و تلطیف آن به وسیله اهل ذوق همراه شد. در این قرن علوم شرعی هم گسترش یافت و در میان صوفیه نیز مرسوم شد و اغلب صوفیه در مباحث کلامی جانب اشاعره را گرفتند. از صوفیان بزرگ قرن چهارم می‌توان به شبلی، ابن خفیف شیرازی، ابونصر سراج، ابوطالب مکی، ابوعلی دقاق و ... نام برد.

در قرن پنجم قمری، تصوف همچنان شاهد گسترش بود و مباحث فلسفی و کلامی از رونق افتاد و اختلافات مذهبی زیاد شد و صوفیه هم از آن دور نماندند. مذهب شیعه نیز با وجود شیخ طوسی و فرقه اسماعیلیه نیز قوت گرفتند. در این قرن چند صوفی و عارف نام‌آور ظهور کردند و کتبی چون احیاء علوم الدین در اخلاق صوفیانه و کشف المحجوب درباره تصوف نگاشتند. همچنین افکار صوفیانه در شعر فارسی بخصوص توسط ابوسعید ابی‌الخیر، خواجه عبدالله انصاری و باباطاهر بیشتر نفوذ یافت. در این قرن خانقاه

ها و آداب آن و مجلس گفتن گسترش یافت. از ابتدا تا پایان قرن پنجم اکثر صوفیه معروف اهل خراسان بودند. از بزرگان تصوف در این قرن: شیخ ابوالحسن خرقانی، ابوسعید ابوالخیر، باباطاهر همدانی، ابوالقاسم قشیری، خواجه عبدالله انصاری، امام محمد غزالی می‌باشند. (سید ضیاءالدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۸۱-۷۳)

دوره دوم تصوف : قرن ششم تا نهم

دوره دوم تاریخ تصوف از اوایل قرن ششم آغاز و تا قرن نهم ابعاد پنهان عرفان بیشتر خود را نشان داد و عرفان عملی و فرق گسترده شد و عرفان نظری و ادبی و شیعی مدون شد. (سید ضیاءالدین سجادی، مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، ص ۱۰۲)

دوره سوم تصوف : قرن دهم قمری تاکنون (رکود و تطور)

دوره سوم تاریخ تصوف از قرن ده تا حال، دوره رکود و تطور تصوف و عرفان است و تصوف به شریعت نزدیک بلکه در هم آمیخته شد با پیدایش ملاصدرا عرفان با فلسفه به هم آمیخت. تصوف و عرفان طریقت مآب دستخوش تعدد در فرقه‌ها و فخرفروشی و مطالبه منافع دنیوی شد. در این دوره به شکلی خاص عرفان اسلامی به دور از تصوف، ترویج داده شد که نمونه بارز آن سید علی قاضی در عصر معاصر است.

قرن دهم به بعد قزلباشان صوفی نما، اعتقاد مردم به تصوف را کم کرد و به علمای دین تمایل بیشتر نشان دادند. قرن یازدهم و دوره صفویه عده‌ای از علما چون مجلسی دوم و محقق قمی و ... صوفیه را رد می‌کردند اما شیخ بهایی، میر داماد، فندرسکی، ملا صدرا، مجلسی اول و فیض کاشانی فیلسوف و عارفان دین بودند و بنوعی به تصوف التفات می‌کردند اما از آداب طریقت و متظاهر تصوف بدور بودند. مخالفت بعضی علما با تصوف به طرد بعضی صوفیه انجامید. بعضی کتب در دفاع از تصوف هم نوشته آمد.

قرن دوازدهم، تصوف ایرانی به خارج ایران رفت و آثار متعددی پدید آمد و شروح زیادی بر مثنوی نوشته شد. از این قرن و قرن سیزدهم به بعد سلسله‌های صوفیه با اختلافات زیاد متعدد شد و مریدان به سود فرقه در کارهای حکومتی واداشته شدند. (سید ضیاء الدین سجادی، همان، ص ۱۶۵)

جمع بندی

حاصل نوشتار حاضر این است که مشهورترین نظر در خصوص معنای تصوف که مورد پذیرش بیشتر افراد است، اشتقاق آن از کلمه «صوف» می باشد. صوف در لغت به معنای پشم گوسفند و چیزهای شبیه به آن مثل موی بز و کرک شتر است. اکثر متصوفان فقط اشتقاق از این کلمه را تأیید کرده اند. صوفیان به سبب نوع لباسشان چنین نام گرفتند، همان طور که حواریون به سبب رنگ سفید لباسشان بدین نام خوانده شده اند. به هر حال داوری درباره درستی یا نادرستی اقوال متعدد نسبت به معنای کلمه تصوف لزومی ندارد. زیرا این اختلافات نشان می دهد معنای صحیحی برای این کلمه وجود ندارد و هر کس طبق سلیقه خود آن را شرح و بسط داده است. هم چنین تفاوت های آشکار و بسیار گروه های مختلف صوفیان و تغییرات آنان در طول زمان و کثرت فرقه های مختلف از آنان، نشان از ضعف این گروه دارد گویای این است که زندگی آنان توأم با نوعی سهل انگاری نسبت به دین است.

فهرست منابع

۱. ایراندوست، محمدحسین، مقاله مفهوم شناسی تصوف، سایت آفتابیر.
۲. تهرانی، جواد آقا، عارف و صوفی چه می گویند؟، تهران، آفاق، ۱۳۹۰.
۳. حائری، محمد حسن، مبانی عرفان و تصوف در ادب فارسی، تهران، علامه طباطبائی، ۱۳۸۶.

۴. دایره المعارف بزرگ اسلامی، دانشنامه جهان اسلام.
۵. سجادی، سید ضیاءالدین. مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، سمت، ۱۳۷۲.
۶. شریفی، احمد حسین، درآمدی بر عرفان حقیقی و عرفان های کاذب، چاپ دهم، قم، پرتو ولایت، ۱۳۹۱.
۷. طوسی، ابونصر سراج، اللمع فی التصوف، منبع الکترونیکی.
۸. عزالدین کاشانی، محمود بن علی، مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة، به تصحیح جلال الدین همایی، تهران، هما، بی تا.
۹. فغفوری، محمد، زندگی نامه غزالی، نشریه فلسفه و کلام فروغ اندیشه، بهار ۱۳۸۳، شماره ۷.
۱۰. القُشیری، عبدالکریم بن هُوَازَن، رساله قشیریه، شرح فارسی حسن بن احمد العُثمائی، منبع الکترونیکی.
۱۱. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، چاپ سوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۱۲. نفیسی، سعید، سرچشمه تصوف در ایران، تهران، فروغی، ۱۳۴۳.
۱۳. واحدی، سید تقی (صالح علیشاه)، در کوی صوفیان، چاپ هفتم، تهران، نخل دانش، ۱۳۹۲.